

بررسی ریشه های طلاق در جامعه

(مصاحبه اختصاصی با دکتر غلامعلی افروز)

(قسمت دوم)



با تشکر از مجله خوب دادرسی؛ بحث امروز ما باز هم در ادامه راههای پیشگیری از طلاق، و کاهش آن می باشد. این پیشگیری باید در دو مرحله صورت بگیرد؛ ما باید یک پیشگیری اولیه داشته باشیم و یک پیشگیری ثانویه؛ پیشگیری اولیه که به نظر من مهمتر هم هست، اینست که ما جوانانمان را بخصوص از دوران سالهای آخر دبیرستان، با اندیشه و فلسفه ازدواج، ضرورت ازدواج، اهداف عالی ازدواج و نیز ویژگیهای همسران برتر و شرایط احراز کفویت، آشنا نماییم. آنها باید با مبانی نظری و هدف واقعی ازدواج آشنا بشوند. در صحبتهای پیشین هم اشاره داشتیم که هدف غایی از ازدواج از دیدگاه روانشناسان و البته همه مردم، اینست که انسان برای این ازدواج می کند که به آرامش برسد. هدف اصلی از ازدواج، رسیدن به آرامش و تشکیل خانواده و از تنهایی درآمدن است؛ فرزند آوری، ارضای غرایز طبیعی و جنسی همه اینها نتایج قهری ازدواج است، هدف نیست. پس باید این جوان ما بداند که باید ازدواج کند تا آرامش پیدا کند و اگر کسی شرایط ازدواج را پیدا کند و عمداً ازدواج خود را به تعویق بیندازد یا عمداً ازدواج نکند، با ناامنیهای روزافزون مواجه می شود. امنیت روانیش به مخاطره می افتد؛ دغدغه

خاطر پیدا می کند؛ اضطراب پیدا می کند؛ افسردگی و وسواس و ناآرامی پیدا می کند و... به همین جهات، چون این ازدواج است که آرامش ایجاد می کند. بنابراین، فرزندان ما باید با فلسفه ازدواج و اهداف آن آشنا شوند و با اندیشه رسیدن به ساحل آرامش، ازدواج کنند نه برای رسیدن به خانه مستقل!... رسیدن به همسری که جاذبه جسمی، روانی و اجتماعی دارد؛ یعنی باید در اندیشه زوجیت با کسی باشند که وجود آنها را به آرامش برساند. بنابراین، من به زبان ساده عرض می کنم چون هدف غایی ازدواج، رسیدن به آرامش است؛ بهترین همسران هم کسانی هستند که

فرزندان ما باید با فلسفه
ازدواج و اهداف آن آشنا
شوند و با اندیشه رسیدن به
ساحل آرامش، ازدواج کنند
نه برای رسیدن به خانه
مستقل!...

وجودشان مایه آرامش است و کسی می تواند آرامشگر باشد که سالم باشد، پاک باشد، طیب باشد، متعهد، خوش اخلاق، خوش فکر، باهوش، دارای وجهه مثبت اندیشی و امیدوار به آینده، اهل امید و عفو و رحمت و گذشت، بامحبت، ایثارگر، صادق، درست کردار، عادل، صبور و نیکوکار باشد و دارای جاذبه های فکری، کلامی، بصری، رفتاری، نفسانی و جنسی برای همسرش باشد. خوب، وقتی جوانان ما در مدارس با این مفاهیم آشنا شوند، معیارهای انتخاب همسرشان هم عوض می شود. یعنی والاترین معیار انتخاب همسر، اینست که همسر ما دارای نقش آرامشگری باشد، آن وقت است که صرف تحصیلات، ظاهر زیبا، قرابت و یا نزدیکی فAMILI و یا همسایگی، پول داشتن یا نداشتن، شغل داشتن و یا پرداختن به ظاهر فرد متقابل، صرفاً به عنوان ملاک و معیار دوستی و ازدواج مطرح نمی شود. جوانان ما باید بدانند که "عشق" به معنای واقعی، زاینده "معرفت و شناخت" است. وقتی انسان این فضیلت و خصیصه های شخصیتی همسر خود را بشناسد و متوجه شود که وجود همسرش آرامشگر است، آن وقت این معرفتها، علاقه او را زیاد می کند و عشقش را به همسرش

مسئولیت بپذیرند. همه اساتید دانشگاهها، علمای حوزه، قضات، معلمان، مربیان، کارشناسان، هنرمندان، مشاوران، پدرها، مادرها، عموها، داییهها، خالهها و عمهها و خلاصه خویشان و آشنایان تترسند، نگویند که ما دخالت نمی‌کنیم. "انما الاعمال بالنیات"، نیت شما خیر است، پس شما پاداش نیت خود را خواهید برد. البته گاه در صد تا زمینه‌صلتی که فراهم می‌کنید، ممکن است یکی هم مشکل پیدا کند. اینجا هیچ گناهی متوجه شما نیست، هیچ کس نمی‌تواند شما را شامت کند چون اینجا، نیت خیر شما مهم بوده. می‌دانید که آشنا کردن دو جوان، دو دختر و پسری که داوطلب ازدواج هستند، خیلی ثواب و بهره معنوی دارد. آشنا کردن دو جوان براساس معیارهای آرامشگر در زندگی، دو جوانی که باهم خیلی سخت‌ت دارند، از کفویت برخوردارند... در روایتها داریم که ثواب این کار، از صدها حج و هزارها نماز و روزه بیشتر است. ما باید در کنار ارائه آموزشهای لازم به جوانان، خودمان هم پیشقدم باشیم. برای مثال، بنده در کنار کار دانشگاهی که دارم، به طور متوسط هفته‌ای یک جوان دختر و یا پسر را به یکدیگر معرفی می‌کنم. من، حداقل ویژگیهای ضروری را احراز می‌کنم، بعد از حصول شناخت تجربی از افراد، میزان آشنایی خود را به هر دو طرف می‌گویم و تأکید می‌کنم که هدف از ازدواج، رسیدن به آرامش است؛ این را در کتاب "همسران برتر" هم نوشته‌ام. پس من برای مثال، جهت آشنایی بیشتر، آنها را به یکدیگر معرفی می‌کنم تا سپس خودشان برای ازدواج بروند و یکدیگر را بهتر بشناسند. به جای اینکه جوانان - خدای نخواست - توی صف سینماها یا ایستگاههای اتوبوس یا صف نانوايي و پارک و هر جای دیگری... با هم مواجه شوند و به یکدیگر یادداشت و نامه بدهند؛ دوستیهایی که همواره با یک مقدار احساس ناامنی و اضطراب و بی‌اعتمادی، همراه است... خلاصه به جای این شیوه‌های غلط، ما بیابیم زمینه‌این پیوندهای اولیه را با ارائه معرفت اولیه و شناخت متقابل شروع

جوانان ما باید بدانند که "عشق" به معنای واقعیش، زاینده معرفت و شناخت است. وقتی انسان این فضیلت و خصیصه‌های شرفمندی همسر خود را بشناسد و متوجه شود که وجود همسرش آرامشگر است، آن وقت این معرفتها، علاقه او را زیاد می‌کند و عشقش را به همسرش (روزافزون می‌کند).

مثل مجله شما یا سایر روزنامه‌ها و یا از طریق کلاس، درس، رادیو، تلویزیون و سایر رسانه‌های جمعی و گروهی، آموزش ببینند. باید نوعی ارتباط با زبانی مشترک بین خانواده‌ها و جوانان نسبت به هدف و فلسفه ازدواج وجود داشته باشد. اول باید این شناخت را ارائه بدهیم، آنوقت در کنار پیشگیریهای اولیه، برای تحقق ازدواجهای سالم براساس معیارهای متعالی، غفلت نوزیم و احساس مسئولیت کنیم. یعنی همه آدمهایی که می‌توانند برای جوانان کاری بکنند، باید

چون هدف غایی ازدواج، رسیدن به آرامش است؛ بهترین همسران هم کسانی هستند که وجودشان مایه آرامش است

روزافزون می‌کند. آنکه قبل از معرفت می‌گوید که من عاشقم، علاقه او در واقع یک هیجان گذراست. بنابراین، پیشگیری اولیه خیلی مهم است. ما در خانواده، جوانانی را که در آستانه ازدواج هستند، آموزش بدهیم. جوانان داوطلب ازدواج، باید با این معانی آشنا بشوند، یا از طریق رادیو، تلویزیون، مطالعه کتاب، کلاس و... باید آموزشهای لازم را تعلیم ببینند که اصلاً ازدواج یعنی چه... آن وقت، جوان به این حقیقت می‌رسد که مثلاً اگر چه دختری از ظاهر چندان جذابی برخوردار نیست اما وجود او آرامشگر است. باید این مؤلفه‌های اصلی آرامشگری را بشناسد. در واقع این مؤلفه‌های اصلی آرامشگری، هیچ تعارضی با ظاهر و زیبایی و پول و ثروت و خانه و امکانات ندارد. ما می‌گوییم مؤلفه‌های اصلی، اینست که ممکن است یک نفر هم از ظاهر و باطن نیکو برخوردار باشد، هم وضع مالی خوبی داشته باشد، هم ایمان و هم تحصیلات عالی داشته باشد، هم خوش اخلاق و سایر خصایل نیکو داشته باشد که چه بهتر؛ اما اصلی‌ترین معیار زوجیت، آرامشگری است. باید اصل را بر این قائل شد. جوانی که می‌خواهد ازدواج کند باید پس از آشنایی، فرد مقابل را ارزیابی کند، مطمئن شود که آیا این فرد می‌تواند آرامشگر وجود من باشد؟ فردی که در همه حال، اضطراب دارد، کسی که مرتب سیگار می‌کشد، یا آنکه مرتب عمل ناخن جویدن دارد و یا موهای سر خود را می‌کند... این فرد که آرام ندارد، او دائماً دغدغه خاطر دارد. آنکه مثلاً از خودش اراده و اعتماد به نفس ندارد، نسبت به خود احساس خود ارزشمندی ندارد، کسی که فکرش دنبال چند نفر دیگر است!!! این افراد، دچار تعارضات و تناقضات روانی هستند. فردی که افسرده است و پیوسته اضطراب دارد. خلاصه، کسی که مشکلاتی از این دست دارد، نمی‌تواند برای همسرش دارای نقش آرامشگری باشد و قابلیت همسری را ندارد، چه رسد به اینکه بعدها قابلیت پدری یا مادری داشته باشد. پس افراد باید از طریق مجلاتی

ازدواج آنها، مسأله خیلی مهمی است. من نوعی اگر بتوانم که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به این مشکل بپردازم، ولی نپردازم؛ خود من مشکل دارم و نمی توانم اسم خودم را مسلمان بگذارم.

وقتی این امر بر من محرز شد که این پسر، معناد به حشیش و سیگار و هرورین و تریاک نیست؛ معناد به تماشای ویدئو و فیلمهای مستهجن از ماهواره و اینترنت هم نیست (که اعتیادهای جدید است)؛ وقتی او سالم و متعهد است؛ پاک، طیب و خوش اخلاق است؛ بیماری روانی و سوءظن مرضی ندارد؛ خوب باید قدمی بر دارم. او را به دختری معرفی کنم و دختر را هم متقابلاً به پسر معرفی کنم. تازه به آنها هم بگویم این اولین قدم است، حالا شما بروید و با هم آشنا بشوید. بانظارت بزرگترهای خانواده، دهها یا صدها جلسه به گفتگو بپردازید اما خلوت نداشته باشید؛ در این شرایط نیازی هم نیست که رابطه محرمیت داشته باشید. نباید در این

می شناسند، امکانات مالیمان نیز به این ترتیب است، با اعتمادی که به شما داریم، اگر شما پسر متعهدی را که وجودش هم آرامشگر باشد می شناسید، بر مبنای اصولی که مورد توجه و عنایت قرار می دهید، تا اینها را به هم معرفی کنید. یا گاهی اوقات هم پسری می آید پیش من و می گوید، من امکاناتم در این حد است، دختری که شما هم می شناسید مورد نظر من است و من خودم نمی توانم بگویم. یا خانواده ام خیلی، افراد را نمی شناسند؛ ما تازه آمده ایم و... خلاصه اینها خودشان می آیند و این طور می گویند؛ اصولاً اعتماد دیگران به انسان، مسؤولیت را مضاعف می کند. ما همیشه پیش خدا احساس مسؤولیت می کنیم. هیچ کس هم در این مواقع، نمی تواند بگوید که به من ربطی ندارد، اگر بگوید، در واقع وظیفه مهم دینی و انسانی را انجام نداده است. هر کس بتواند انجام بدهد و ندهد، مشکل دارد. در حال حاضر، رایج ترین و بحرانی ترین معضل در جامعه ما، حل مشکل

کنیم. من، به عنوان یک معلم، مربی یا مشاور، بارها جوانان را با ارائه شناخت دو جانبه، در همین دفتر به یکدیگر معرفی نموده ام. تا کنون نیز صدها نفر به این شیوه در طی سالهای اخیر ازدواج کرده اند و ازدواج اینها نیز موفقتر از ازدواج افراد در جامعه بوده است. من این را وظیفه خود می دانم. در این جلسات معارفه و آشنایی و حتی مشاوره، بنده تجربه های خودم را به افراد و خانواده آنها منتقل کرده ام.

بعضی وقتها با دخترها و پسرهایی مواجه می شوم که با هم مشکل دارند، می خواهند از هم جدا شوند. وقتی می پرسیم که شما چقدر همدیگر را می شناختید؟ می گویند، ما هفت-هشت سال با هم دوست بوده ایم!... ولی حالا سه یا چهار ماه از ازدواجشان نمی گذرد که می خواهند از همدیگر جدا شوند. پس نشان می دهد که این فرایند آشنایی از اول غلط بوده است، بر بستر نامناسبی افتاده بوده، یک جریان کاملاً نفسانی و هیجانی بوده. اینها

**یکی از مشکلات خیلی ماد فعلی، مسأله ازدواج دختران و پسران در مملکت
فودمان است. ازدواج آنها، مسأله خیلی مهمی است. من نوعی اگر بتوانم که به
طور مستقیم یا غیرمستقیم به این مشکل بپردازم، ولی نپردازم؛ خود من مشکل
دارم و نمی توانم اسم خودم را مسلمان بگذارم**

شرایط دست روی دست برود، برای اینکه تنها در معرض تعامل شناختی قرار بگیرند. در نتیجه تعامل شناختی، تعامل احساسی هم پیدا خواهد شد، کم کم نسبت به هم احساس علاقه پیدا می کنند. این احساس ارزشمند است، احساسی که می توان از آن به "عشق و علاقه" تعبیر کرد. فرد در تعامل شناختی می گوید که من دوست دارم همسرم اهل مطالعه باشد، من دوست ندارم نماز صبح او قضا بشود، اینها خیلی ارزشمند هستند.

"ازدواج جوانان" است. می دانیم که "مَنْ أَصْبَحَ فَلَمْ يَهْتَمْ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ"؛ هر که از مسلمانان صبح کند، در حالیکه در اندیشه کارپردازی امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست. خوب درست است که امر مسلمانان، مربوط به مسلمین و واجب است. یا همین طور سایر موارد دشوار بر مسلمانان، ما همه را می دانیم. اما یکی از مشکلات خیلی حاد فعلی، مسأله ازدواج دختران و پسران در مملکت خودمان است.

معرفت واقعی و متقابل پیدا نکرده اند و حالا وقتی زیر یک سقف رفته اند، تناقضها و تعارضها نمود پیدا کرده و به این ترتیب، آمار طلاق بالا و بالاتر می رود که در حال حاضر، این روند خیلی هم سرعت گرفته. ما باید به جوانان، الگوهای رفتاری جامع، الگوهای مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و علمی را ارائه دهیم؛ باید به اینها شناخت بدهیم. گاه نیز خانواده هایی به من مراجعه می کنند به این نیت که من دو تا دختر دارم ولی کمتر ما را

در میان می‌گذارد. غالباً حالت گریز از بازگویی این بحثها هست... و قاضی هم نمی‌تواند در آن مهلت کوتاه، به آن انگیزه‌های ناخودآگاه دست یابد. اصلاً قاضی فرصت لازم را برای پرداختن به این امور را ندارد، در نهایت چه کار می‌کند، می‌گوید دو نفر داور پیدا کنید! البته داورها هم صوری هستند. "داور" و "داوری" در مباحث دادرسی، می‌تواند یکی از راههای پیشگیری از طلاق باشد، به شرطی که داورها آدمهای حاذقی باشند، مطلع، با بینش و بصیرت باشند اما متأسفانه اغلب، این طور نیستند. یا آن کسانی هم که دارای این خصوصیات هستند، دخالت نمی‌کنند و یا گاه، وقتی که می‌خواهند داوری را برای خود برگزینند، صرفاً از همین افراد معمولی، یکی دو نفر را انتخاب می‌کنند که بیایید و داور ما باشید، در همین مجتمع قضائی تهران خودم شاهد بوده‌ام، که بعضاً افراد از کارکنان معمولی آنجا به‌عنوان داور استفاده می‌کنند. متأسفانه در غالب موارد، این نقشهای داوری هم تبدیل شده تنه‌ایه یک قضیه صوری؛ به همین دلیل کار داور پیش قاضی، چندان ارزشی ندارد و خود او هم می‌داند که پیش قاضی، این تنها یک نقش صوری است که اینها باعث تعویق کار طلاق می‌شود اما باعث سازش و اصلاح صحیح نمی‌شود، که معمولاً به ضرر خانم یا آقا تمام می‌شود. این به تعویق انداختنهای باید به شرط آن صورت پذیرد که کار مثبتی روی آن بشود، کار مددکاری و روانشناسی. در این صورت، خیلی خوب است. اما گاهی اگر عقب بیندازیم بدتر می‌شود بنابراین بینیم اگر لازم است، به تعویق بیندازیم (که در بیشتر موارد، چون زوجین توجیه نیستند، باید امور مشاوره و راهنمایی و حل مشکلات انجام شود) و اگر لازم نیست، دلیلی ندارد که به تعویق بیندازیم. حالا پیشنهاد شخص من، اینست و روی آن مطالعه هم کرده‌ام و یک بار هم راجع به آن با جناب آقای مروی، معاون اول محترم قوه قضائیه صحبت کرده‌ایم و ایشان هم مایل بودند که روی آن کار شود، همچنین سایر دوستان هم

**اگر قاضی فواست مکم
طلاق را صادر کند. این
مکم طلاق را - در نهایت -
منوب کند به نظریه مکتوب
مشاور، مشاور هم وقتی
به نتیجه می‌رسد که یقین
پیدا کند این جدایی به
صلاح هر دوی آنهاست**

مرحله هم هست که سخت‌ترین مراحل است، زمانی که تقریباً هر دو در مجتمع خانواده حضور یافته‌اند و می‌خواهند از هم جدا شوند. در آنجا قاضی خیلی گرفتار است، قاضی ممکن است آنها را نصیحت کند و بگوید بروید، بیایید... پرونده‌ها خیلی زیاد است... قاضی نمی‌تواند بحث "روانشناسی" داشته باشد، بنابراین خیلی از مواقع، نمی‌تواند به انگیزه‌های جدایی پی ببرد، چون اگر چه انسانها یکسری انگیزه‌هایی دارند که برای ما روشن است، اما در خیلی از مواقع، انگیزه‌هایی دارند که ناخودآگاه است. انگیزه‌هایی دارند که آنها را پنهان نگه می‌دارند. این خانم نمی‌آید به قاضی بگوید از آن موقعی که با شوهرم ازدواج کرده‌ام، مثلاً سه یا پنج سال است که ازدواج کرده‌ام و ما فقط، سه بار ارتباط طبیعی داشته‌ایم، که احتمالاً یکبارش هم با بارداری همراه بوده، در بقیه موارد هم به‌گونه‌ای با من ارتباط زناشویی داشته که من تنها دچار صدمه... اینها را معمولاً به کسی نمی‌گویند... البته بعضی‌ها ممکنست این مسائل را با مشاور یا روانشناس درمیان بگذارند ولی کمتر کسی این مسائل را با پدر، مادر، و حتی خود قاضی

ماندن باورها و نگرشهای صحیح اما مشروط بر صداقت و دوام. وقتی رابط، رابطی است که هر دو طرف او را می‌شناسند، و برای او احترام قائل هستند، پس در پیشگیری اولیه نیاز به یک سری اطلاعات و دانش‌افزایی برای داوطلبان ازدواج در سطوح مختلف و در شیوه‌های مختلف وجود دارد. لازم است با هدف و انگیزه اصلی ازدواج، و معیارهای همسرگزینی آشنا شوند و معیارهای کفویت را به آنها بگوئیم. دوم، ایفای نقش فعال الگوهای رفتاری بزرگسال است که در ایجاد ارتباط بین دخترها و پسرهایی که آماده ازدواج هستند، برای تحصیل شناخت متقابل و احیاناً خواستگاری و ازدواج بسیار اهمیت دارد. این پیشگیری اولیه است که دارای نکات زیادی است. اما پیشگیری ثانویه، که معلم نیز است چون کسی موظف نیست اینها را یاد بگیرد. شاید هم کسانی پیش ما نیایند چون مراجعه‌کننده زیاد است، متأسفانه ما در معرض تقاضاهای طلاق قرار می‌گیریم. به نظر من، هنگام پیشگیری ثانویه، زمان نیست که افراد ازدواج کرده، و زن و شوهر شده‌اند و پس از چندی احتمالاً اختلافات شروع می‌شود. این برای آنست که آنها نمی‌دانند هدف واقعی از ازدواج چیست و قابلیت‌های لازم را برای این کار، احراز نکرده‌اند؛ حتی بعضاً بچه‌دار هم شده‌اند ولی متأسفانه قابلیت‌های پدر و مادری را ندارند. در این شرایط باز باید به فرموده قرآن عمل کرد. یعنی برایشان جلسات مشاوره گذاشت باید نگرشهای خانواده‌ها را عوض کنیم؛ تنفرها را تبدیل به محبت و مهر کنیم که اینها بتوانند با همدیگر زندگی خوبی را داشته باشند. در ارتباط با این پیشگیری ثانویه؛ باز یک مرحله مهمتر آن، وقتی است که به دادگاه می‌رسند. به هر حال در هر مرحله‌ای می‌شود ما اقدامات مربوط به پیشگیری ثانویه را انجام دهیم. یک مرحله موقعی است که با یکدیگر دعوا دارند و امکان جدایی و طلاق هست، زمانی که قهر هستند و با هم صحبت نمی‌کنند پیشگیری ثانویه شروع شده اما یک

آنهاست. من هم بعضی اوقات به این نتیجه می‌رسم، اما خیلی کم، فقط گاهی وقتها! من وقتی به نتیجه می‌رسم که بعد از چندین جلسه کار و مشاوره، که دیگر حس می‌کنم اگر بخواهد باز هم ادامه پیدا کند، زمینه خطرپذیری بیشتری را فراهم می‌بینم. زمینه فساد می‌بینم، دیگر نمی‌خواهم باز کنم... و من ناچارم که برای پیشگیری و کاهش طلاق این کار را انجام دهم. اما به تعویق انداختن کار، موجب کاهش طلاق نیست. همچنین در هر حال، در پیشگیری ثانویه ما باید آرامش را به خانواده‌ها برگردانیم. باید ضمن برنامه‌های تلویزیونی که به «خانواده» مربوط می‌شود، خانواده مطلوب را بیشتر نمایش دهیم تا خانواده موجود را! بعضی از برنامه‌هایی که ظاهراً بیننده‌های زیادتری نیز دارند، متأسفانه می‌بینیم که ضمن فیلم، زن و

از من خواسته‌اند و آن، اینکه ما بیاییم و این بحث «داوری» را در مجتمعات قضائی در سراسر کشور به صورت یک امر مشاوره‌ای موظف در بیاوریم، به شرطی که این نوع مشاوره‌ها هم تبدیل به داوریهایی از نوع قبلی نشوند. ما بیاییم و از افراد ذی‌صلاح و متخصص - به عنوان مشاور - بهره‌مند بشویم. مشاور خوب، کسی است که آموزش هم بدهد. یعنی مشاور، اگر معلم نباشد مشاور نیست. اگر آموزش ندهد، مشاور نیست. مشاور باید متخصص باشد، متعهد باشد، محرم راز باشد. مطلع و مسلط باشد؛ البته این مشاور کار عظیمی را به عهده دارد. کار، سخت است، او نمی‌تواند عجولانه کار کند؛ باید مطمئن باشد.

ما باید تعدادی مشاور در مجتمعات قضائی داشته باشیم. حداقل در شهرهای بزرگی مثل تهران، مشهد، قم و... این مشاوران کار داورها را انجام دهند. اگر لازم باشد داوری تعیین شود، مشاور آن را تعیین کند، مشاور خودش می‌تواند بعضی از دستیارهایش را نیز مأمور کند تا تحلیل کنند که چرا آنها از یکدیگر جدا می‌شوند. ریشه اغلب جداییها، دافعه‌ها روانی - جنسی است. در تمام دنیا، شاید انگیزه اصلی بیش از ۹۰٪ جداییها، دافعه‌ها و ناراضیتهای روانی - جنسی است.

خانواده‌های خوشبخت، خانواده‌هایی هستند که جاذبه‌های روانی - جنسی متقابلی دارند. خوب هر داوری به این ریشه‌ها نمی‌تواند دست پیدا کند. او حتماً باید متخصص باشد. مشاوره، یک تخصص و یک حرفه است که نیاز به تجارب علمی و عملی دارد، کار هر کس نیست و هر فردی نمی‌تواند بدرستی داوری کند. او باید یک مشاور باشد. مشاوره، نصیحت و پند و موعظه نیست. باید، مثلاً در همین مجتمع قضائی تهران، یکی دو نفر مشاور داشته باشیم. اگر قاضی خواست حکم طلاق را صادر کند، این حکم طلاق را در نهایت - منوط کند به نظریه مکتوب مشاور مشاور هم وقتی به نتیجه می‌رسد که یقین پیدا کند این جدایی به صلاح هر دوی

متأسفانه ضرر بعضی از برنامه‌های تلویزیون بیشتر از فایده آنست! ما باید سعی کنیم سیمای «خانواده مطلوب» در عصر حاضر را نشان بدهیم. باید به خانواده‌ها آرامش بدهیم؛ دغدغه آنها را کم کنیم؛ دغدغه اقتصادی آنها را کم کنیم؛ دغدغه‌های سیاسی، آموزشی، بهداشتی آنها را کم کنیم

شوهر سر همدیگر داد می‌زنند، جیغ می‌زنند و همدیگر را تحقیر و موقعیت هم را تخریب می‌کنند. اینها که دیگر زن و شوهر نیستند!... دارای نقش آرامشگر نیستند! اینها که دائم همدیگر را اذیت می‌کنند! ما هرگز نباید اینها را در تلویزیون نشان دهیم. متأسفانه ضرر بعضی از برنامه‌های تلویزیون بیشتر از فایده آنست! ما باید سعی کنیم سیمای «خانواده مطلوب» در عصر حاضر را نشان بدهیم. باید به خانواده‌ها آرامش بدهیم؛ دغدغه آنها را کم کنیم؛ دغدغه اقتصادی آنها را کم کنیم؛ دغدغه روانی، دغدغه‌های سیاسی، آموزشی، بهداشتی آنها را کم کنیم. یعنی در مجموع، به خانواده‌ها کمک بدهیم و حمایت‌های روانی و اجتماعی بیشتری را بدانها می‌دول کنیم. آنها در سایه آرامش، بیشتر می‌توانند همدیگر را بفهمند و کاهش طلاق هم یعنی تأمین روانی - اجتماعی افراد، تا در خانواده‌ها تقاضای طلاق کمتر به وجود بیاید و برای سهولت، این کار مشاوره مثلاً از تهران، مشهد و قم شروع بشود و یا اینکه ما می‌توانیم کار اختصاصی تری هم بکنیم؛ برای مثال، بگوییم اگر اختلافی بین خانواده‌های «نیروهای مسلح» واقع می‌شود که یک طرف آن خانواده نیروهای مسلح است، در سازمان قضائی ن.م. حتماً ما مشاور متخصص داشته باشیم؛ یعنی با نظر مشاور، اقدامات قضائی انجام گردد و حکم طلاق صادر بشود. یا حتی اگر مثلاً اختلافی بین خانواده کارکنان دانشگاه تهران است؛ قاضی، کار رسیدگی را ارجاع بدهد به مشاور که در دانشگاه تهران است و این خیلی اثربخش است. یا مثلاً اگر در خانواده بانک صادرات اختلافی هست، چند نفر مشاور در بانک صادرات برای این منظور داشته باشیم. یعنی سازمانها و وزارتخانه‌ها خودشان هم احساس مسؤلیت بکنند... وقتی مدیرعامل این سازمان نشسته اینجا و یک «مشاور» هم نشسته آنجا، این کار راحت‌تر تعدیل می‌شود. خوشبختانه گاهی اوقات آدمها با رودربایستیهای اجتماعی، خودشان را مقیدتر می‌کنند به اعمال

رفتارهای مطلوبتر با همسرشان و همسرشان هم همین طور. یعنی خانم با آقا، آقا با خانم. می شود خیلی تدابیر دیگری اندیشید که مجموعاً همه نهادها و سازمانهای مختلف، احساس مسؤولیت بکنند، تا خانواده های آنها به همان مراکز مراجعه کنند. این طور فکر نکنند که حالا چون همه همکاران من را می شناسند... اول گفتم، مشاورها رازدار مردم هستند، محرم اسرار مردم هستند و ضمناً اگر پنج نفر بدانند که فردی مشکل دارد، خطر و ضررش خیلی کمتر است از اینکه پنج نفری که چه بسا خودشان مشکلشان بیشتر از شما باشد، بخواهند در کار شما داوری و اظهار نظر کنند، که خانمتان یک عمر دچار آزار روانی بشود و بعد بروید از هم جدا بشوید و همه هم بفهمند که همسرتان را طلاق داده اید. مثلاً هفته پیش آقای (از مدیران ارشد یکی از سازمانها)، بعد از ۲۴ سال زندگی با همسرش، از وی جدا شد. بعضی از دوستانش می گفتند که ما هر چه درباره آنها سعی کردیم، نشد. می خواهم

شما یک آقای را که ۲۴ سال با همسرش زندگی کرده و داماد هم دارد و از مدیران ارشد یکی از سازمانهای دولتی است (اتفاقاً یکی از مدیران ارشد سازمانهای نظامی است) نتوانستید درست کنید؟! اگر فرضاً این آقا مشکلی پیدا کرد دوستانش تعجب می کنند که چرا به ما نگفتی، شاید کمک می کردیم و مشکل حل می شد، و او هم می گوید: دیدم که فایده ندارد. خوب او درست می گوید مگر کدام متخصص با او صحبت کرده؟... با خودش؟... یا با همسرش؟ کدام متخصص روانشناسی با آنها صحبت کرده؟ و بعد بپردازیم به حکم قاضی که آقای قاضی! چرا شما حکم طلاق داده اید؟ آیا تنها به صرف اینکه این دو نفر با هم توافق کردند که طلاق بگیرند، کافیه؟ آیا تنها صرف اینکه آقا حاضر شده چندین میلیون تومان پول، مثلاً به عنوان اجرت المثل یا مهریه به این خانم بدهد، کافیه؟ آن وقت دختر همین آقا خانه کسی دیگری است و آیا آن دختر از این کار احساس شرم نمی کند؟ احساس خجالت نمی کند؟! یعنی در واقع این

همسرت را طلاق بدهی. تمام شد و رفت! این احتمال را اگر ندهید و به انگیزه روانی - جنسی فرد توجه نکنید، به این صورت مشکل ایجاد می شود. حالا اگر اعلام شود که هر فردی در دادگاههای عمومی خانواده زمانی که یکی از طرفین، تحت پوشش خانواده های نیروهای مسلح باشد حق طرح دعوا ندارد، فقط باید به سازمان قضایی ن. م. مراجعه کنند و واحد خاصی برای این منظور در آنجا وجود داشته باشد؛ یا در مراکز مشاوره تخصصی نیروهای مسلح مشاوره شوند و نظر مشاور تخصصی خانواده های نیروهای مسلح در آن شرط باشد. یعنی ما توانیم حتی شرط بگذاریم، حتی اگر در نهایت، نظر مشاوره را هم قبول نکنند، خوب بیانند از بین مشاوران متخصص دیگر، مشاور خودشان را انتخاب کنند. بله، قصد این مشاوران هم این نیست که صددرصد آرا را برگردانند، ولی در هر حال می توانند مطمئن بشوند که آیا لازم است اینها طلاق بگیرند؟ اگر دیدند که راهی وجود دارد، حیف است... چون خود طلاق سرچشمه

هدف اصلی از ازدواج، رسیدن به آرامش و تشکیل خانواده و از تنهایی درآمدن است: فرزند آوری، رضای غرایز طبیعی و جنسی همه اینها نتایج قهری ازدواج است، هدف نیست. پس باید این جوان ما بداند که باید ازدواج کند تا آرامش پیدا کند و اگر کسی شرایط ازدواج را پیدا کند و عمداً ازدواج خود را به تعویق بیندازد یا عمداً ازدواج نکند، با ناامنیهای روزافزون مواجه می شود

بسیاری از فسادهای اجتماعی است. طلاق اعتیاد می آورد؛ فساد می آورد؛ افسردگی و اضطراب می آورد؛ لجام گسیختگی به بار می آورد؛ بچه ها را دچار سردرگمی کرده و بی سرپرست می کند و دهها مشکل دیگری که فرزندان را فدای این تصمیم خودخواهانه پدر و مادر می کند.

(این گفتگو ادامه دارد)

کارها، نتیجه خودمداریها و خودبینیها و خود خواهیهاست!... خوب گاهی هم انگیزه های دیگری دارد که کسی نمی فهمد که انگیزه های او چیست. گاهی می بینید که متأسفانه مرد، با خانمی به طور غیرمستقیم با هم دوست بوده اند، احتمالاً و به قول خودش صیغه اش هم کرده بوده که مثلاً به آن راهها نیفتند، بعد به جایی می رسد که باید با هم رسمی تر باشند و شرط زن هم اینست که باید

بگویم این کار از عهده هر دوستی بر نمی آید. درست است دوست، خوب است اما هر دوست و آشنایی نمی تواند در امر مشاوره، متخصص شود. اگر چه هر رفتاری قابل تغییر است اما ممکن است ارائه هر روش توسط هر شخصی، مؤثر واقع نشود. ما می توانیم در دادگاه، رفتار همسر آزاری را تغییر بدهیم اما هر کسی و با ارائه هر روشی نمی تواند. یکی می گفت ما همه تلاش کردیم، ولی نشد. اشتباه کردید!